

شهید علی بنجویی



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

نام پدر	موسی
تاریخ تولد	۱۳۳۴/۰۱/۰۱
محل تولد	بوشهر – تنگستان
تاریخ شهادت	۱۳۶۱/۰۸/۲۱
محل شهادت	عین خوش
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	بسیج
شغل	—
تحصیلات	پنجم ابتدایی
مدفن	خورشهاب

زندگینامه

شهید علی بنجویی فرزند موسی، در سال ۱۳۳۴ در روستای خورشهاب از توابع بخش ساحلی دلوآر در خانواده‌ای متدین، مذهبی و با ایمان چشم به جهان گشود دوران کودکی را با شور و هیجان و به اتفاق دوستان هم سن و سالهای خود و با بازی‌های کودکان در کنار سواحل نیلگون خلیج فارس گذرانید و در ۷ سالگی به دبستان وارد شد و به دلیل نبود دبستان در روستای خود مجبور بود فاصله ۴ کیلومتری بین خورشهاب و ابوالخیر را با پای پیاده طی نماید. عشق به درس و مشق سختیها را برای او آسان کرده بود. پس از اتمام کلاس پنجم ابتدایی، در روستای خودش (خورشهاب) جهت فراگیری به مکتب وارد شد و قرآن را نیز نزد مرحوم حاج خضر شهابی فرا گرفت. آن موقع شهید ۱۳ سال بیشتر نداشت که به کار مشغول شد، وی کار را تا سنین ۱۷ یا ۱۸ سالگی ادامه داد و بعد از آن به خدمت مقدس سربازی اعزام گردیدند. خدمت را در توپخانه اصفهان تا شروع انقلاب ادامه داد و در حین خدمت به دستور امام آن را رها نمود، پس از پیروزی انقلاب و به رهبری امام خمینی(ره) وی خدمت را از سر گرفت.

شهید بنجویی بعد از اتمام خدمت دوباره در روستا مشغول به کار و فعالیت شدند تا اینکه خانهای برای خودشان ساختند و ازدواج کرده و تشکیل زندگی داد. مدتی بعد ایشان تصمیم به حضور در جبهه گرفتند پس از چند ماه حضور در جبهه در تاریخ ۱۶/۸/۱۳۶۱ در منطقه عین خوش، در عملیات محرم به درجه رفیع شهادت نایل آمد.

وصیت نامه

«ولا تحسبن الذين قتلوا سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون»

هرگز مپندارید کسانی که در راه خدا کشته شده‌اند مرده‌اند بلکه زنده‌اند و در نزد خدایشان روزی می‌خورند.

درود بر پیامبر (ص) و ائمه طاهرین (ع) نایب برحق امام زمان (عج) خمینی کبیر و امت قهرمان پرور ایران. بدنهای ما برای مردن آفریده شده پس چه بهتر که این مردن در راه خدا باشد و الکوی شهادت سیدالشهدا، و پدر، مادر، برادران و دوستان عزیزم! امیدوارم که شما از مرگ من غمگین و ناراحت نشوید و همچنین در مسیر الله باشید این را بدانید که من در این راه کامروا و سعادتمند خواهم شد. زیرا راه حق است. ای عزیزان من از شما می‌خواهم زمانی که مرا یاد می‌کنید با خوشحالی و سرافرازی یاد کنید و از همه شما خانواده و دوستان و آشنایان حلالیت می‌خواهم و از هر کس که حتی من را می‌شناخت حلالیت بطلبید. ای پدر و مادر عزیزم! در حیات خود نتوانستم کاری که شایسته شما باشد انجام دهم، شما باید به بزرگواری خودتان مرا حلال کنید، و تو ای مادر تو در زندگی تلخ من خیلی زجر کشیدی من نتوانستم کاری که شایسته شما باشد انجام دهم تو در تمام مشکلات زندگی من شریک بودی، شریک غم و شادی من بودی و حالا وصیت فرزند خود به نحو احسن انجام بده من در حیات خود قابل آن نبودم که حداقل شما را یک بار به زیارت ائمه اطهار (ع) بفرستم حالا از شما خواهش می‌کنم مقداری از دارایی من را برای خودت بگیر و به زیارت برو و روح مرا شاد کن. پدر و مادر عزیزم برای من گریه نکنید این راه به حق است حتی خداوند در قرآن میفرماید: «من المؤمنين رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه فمنهم من قضی نحبه و منهم من ينتظر به و ما بدلوا تبديلا»

برخی از مؤمنان بزرگ مردانی هستند که به عهد و پیمان که با خدا بستند کاملاً وفا کرده‌اند تا به راه خود شهید شدند و برخی در انتظار فیض شهادت مقاومت و هیچ عهد خود را تغییر ندادند. از شما و همسر من حلالیت می‌طلبم و شما همیشه خوب بودید و حالا به خوبی خود مرا حلال کنید. امیدوارم که به وصیت نامه یک سرباز کوچک اسلام کاملاً عمل شود و خودتان پیش خدا مسئول نکنید.

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار

علی بنجویی

والسلام علیکم و رحمت الله و برکاته

خاطرات

سجایای اخلاقی، خدمات و ویژگیهای شخصی شهید

شهید بنجویی نسبت به حضرت امام علاقه و ارادتی خاص داشت. بطوری که در زمان طاغوت، با فرمان امام مبنی بر پیوستن ارتش به ملت، وی با اطاعت از فرمان امام(ره) خدمت سربازی را رها نمود و در کنار ملت به مبارزه با طاغوتیان پرداخت و پس از پیروزی انقلاب اسلامی مجدداً به خدمت رفت.

شهید چنان به امام علاقه‌مند بود که گفتار ایشان را سرمشق و سرلوحه زندگی خود قرار داده بود و از این جهت از روحی بزرگ برخوردار گشته بود، و این را مدیون امام(ره) و رهنمودهای پیامبرگونه او می‌دانست.

از لحاظ خوش خلقی و شوخ طبعی کم‌نظیر، و همیشه محفل آرای جمع دوستان بود با تمام شوخ طبعی‌هایش کسی از او نگران و ناراحت نمی‌شد و ایشان با خشوع و افتادگی همیشه خود بابت شوخی‌ها از همه عذرخواهی می‌کرد و حلاوت می‌طلبید.

همچنین شهید را در ایجاد دوستی با دیگران نمونه می‌خوانند زیرا رابطه شهید با دوستان و هم‌زمان بسیار تنگ تنگ بود یکی از دوستانش چنین می‌گوید: «من با وی خاطرات زیادی دارم و آنقدر با یکدیگر صمیمی بودیم که من از اخلاق و رفتار او بگویم هرچه بگویم کم گفته‌ام و هر چه بنویسم کم نوشته‌ام. ما در دوران مدرسه و کار در دریا همچنین دوران انقلاب و جنگ تحمیلی با هم بودیم و او آنقدر با شهامت بود که من در این چند مرحله از زندگی که با او بودم همیشه از او درس می‌گرفتم و اخلاق و رفتارش بگونه‌ای بود که الگوی اطرافیان بود». شهید بنجویی در زمان جنگ به همراه دوستان محافظت از مرزهای آبی کشور می‌پرداختند و در زمینه ایجاد و راه اندازی پایگاه مقاومت مسجد روستا نیز نقش موثر داشتند. شهید به اطرافیان مخصوصاً دوستان و خانواده توصیه می‌کرد که روحانیت را در جامعه تقویت کنند چرا که روحانیت رهبران جامعه می‌باشد و اگر جامعه‌ای بخواهد به راه راست پیوندد حتماً به یک روحانی مبارز همچون حضرت آیت الله خمینی (ره) نیازمند می‌باشد و روحانیت ورهبری یکی از نیازهای جامعه اسلامی می‌باشد از گفته‌های برادر شهید (عباس بنجویی) چنین بر می‌آید که شهید، پدر و مادر را بسیار دوست می‌داشت. و هرگز بر خلاف آنها عمل نکرد و اوامر والدین را بی‌چون و چرا اطاعت می‌کرد.

شهید بنجویی اولین شهیدی بود که منطقه خورشهاب را با عطر ملکوتی وجود خویش معطر نمود.

خاطرات شهید

سرباز امام

برادر شهید خاطراتی را از شهید نقل میکند: برادرم علی در سن ۱۸ سالگی در سال ۱۳۵۶ جهت خدمت سربازی اعزام گردید و در قسمت توپخانه پادگان اصفهان خدمت می‌کرد تا اینکه انقلاب شروع شد و در اصفهان حکومت نظامی اعلام شده بود و علی با یک سرباز هم‌دوره‌اش که شیرازی بود در همان شب در یکی از کوچه‌های شهر اصفهان مأمریت داشتند که نگذارند کسی از خانه‌ها بیرون بیاید و چنانچه کسی از خانه بیرون آمد آنها را تهدید کنند و علی با هم‌دوره‌اش تصمیم گرفتند در همان کوچه به در خانه‌ای رفتند و در زدند و صاحب‌خانه آمد در را باز کرد صاحب‌خانه به آنها گفت چه می‌خواهید و آنها گفتند ما می‌خواهیم از خدمت فرار کنیم و به مردم پیوندیم و صاحب‌خانه آمد و آنها را در آغوش گرفت و آنها را داخل خانه برد و گفت شما هم بچه‌های ما هستید و بعد صاحب‌خانه از آنها پرسید حالا شما چه می‌خواهید بکنید؟ علی جواب می‌دهد از شما خواهش می‌کنم که شما

سلاح‌های ما را تحویل بگیرید و ما می‌خواهیم فرار کنیم چون امام خمینی(ره) فرموده که سربازان به فرمان فرماندهانشان اهمیت ندهند و ما هم نمی‌خواهیم با این رژیم همکاری کنیم، و صاحب‌خانه هم سلاحهای آنها را تحویل گرفت و به هر یک از آنها یک دست کت و شلوار بچه‌هایش را داد و آنها را می‌پوشند و به طرف ترمینال می‌روند و بعد از دو شب به بوشهر و به زادگاه خود روستای خورشهاب رسیدند. پس از پیروزی انقلاب اسلامی علی و هم‌دوره‌اش به اصفهان برمی‌گردند و خود را به گروهان توپخانه معرفی می‌کنند و به همراه فرمانده به منزل فردی که اسلحه‌هایشان را تحویل داده بودند بروند و اسلحه‌ها را تحویل می‌گیرند و بعد از چند روز کارت پایان خدمت را دریافت و به بوشهر برمی‌گردند. و در نقل دیگری برادر شهید بنجویی می‌افزاید.

فرار از تنبیه

علی بعد از کلاس پنجم دیگر به مدرسه نرفت و به کار در دریا روی آورد در روستایمان حاج‌خضر شهابی مکتب نهاده بود و در مکتب قرآن خوانی، سپس کتابخوانی به بچه‌ها یاد می‌داد علی در مکتب نزد حاج‌خضر برای یادگیری قرآن می‌رفت یکی از خاطراتی را که بیاد دارم این است که در مکتب رسم بود که پنج‌شنبه‌ها استاد قرآن مرور درس هفته گذشته را از شاگردان می‌پرسید و هر شاگردی که چند غلط داشت او را فلک می‌کرد (فلک نمودن به این معنا است که شخص را روی زمین می‌خوابانیدند و به پای وی با چوب و تر که ضربه می‌زدند، البته با کمک دو نفر که پاهای بسته شده وی را می‌گرفتند) یکی از روزهای پنج‌شنبه علی چند غلط داشت و حاج‌خضر می‌خواست او را فلک کند، علی که می‌خواست از این صحنه جان سالم بدر ببرد، قبل از اینکه نوبت به او برسد حيله‌ای بکار برد و به طرف مادر حاج‌خضر حرکت کرد، و از مادر حاج‌خضر خواست که اجازه دهد قلیان وی را آماده کند مادر حاج‌خضر گفت «شما لازم نیست زحمت بکشید» اما علی آنقدر اصرار نمود تا وی راضی شد پس با وقت‌کشی مشغول آماده کردن قلیان شد تا نوبت به او رسید و هر چه بچه‌های مکتب او را صدا زدند او نیامد و در جواب به آنها می‌گفت مگر نمی‌بینید که کار مادر استاد را دارم انجام می‌دهم و پس از آماده کردن قلیان، کنار مادر حاج‌خضر نشست و حاج‌خضر که صحنه را مشاهده کرد از حيله علی آگاه شد و از زکاوت وی خوشی آمد و رو به او گفت بیا در مکتب بنشین من با تو کاری ندارم اما به شرطی که قول بدهی در جلسات دیگر غلط نداشته باشی □



سازمان جامع سرداران و دختران شهید استان بوشهر